



۲۰۲۲/۰۳/۲۳



دوکتور محمد اکبر یوسفی

## من می دانم، آنچه را که نمی دانم!

« اگر انسانها فقط در باره آنچه سخن گویند، که درک می کنند، بعد خیلی به زودی در جهان خاموشی خواهد بود. »  
("البرت آینشتاین")

هموطنان ما، ممکن شنیده باشند که می گویند: «هر چه از حد بگذرد، رسوا شود!» حضور خوانندگان محترم فقط چند نقطه را از زندگی بیان می دارم، که تا حدی خاطره "تلخ" از آن به جا مانده است. در نیمه اول دهه هفتاد قرن بیست در آلمان "غرب" مصروف تحصیل بوده ام. در آن زمان همیشه در فکر آن بوده ام، که چرا کشور ما اینقدر عقب افتاده است. در آن سالها، موضوعات مناسبات، شرق و غرب، که مقابله دو سیستم متخاصم را انعکاس می داده است، خیلی داغ بوده است. چندی بعد، خبر "سقوط رژیم پادشاهی"، در افغانستان شنیده شد و روز تا روز دیده می شد که بیشتر محصلان "نظامی" افغان از "ترکیه"، "چکوسلواکیا" و "پولند"، به غرب و بخصوص به آلمان غرب، فرار می کرده اند. اکثریت این فراریان از گروه های "ماونیستی" و "افراطیون چپ" شناخته می شده اند که موضعگیری های آنها، در اتحادیه های محصلان در آلمان، واضح فهمیده می شد. در یکی از سالها، ایام رخصتی سمستر تابستانی بود، که نویسنده، محصل در رشته "ریاضی و فزیک" در پوهنتون "فریدریش ویلهلم" - "بن" بوده است. روزی یکی از دوستان شخصی این نویسنده، که در شهر "کلن" در رشته انجینیری اعمار ماشین مصروف تحصیل بوده است و با روابط خونی ای که با خاندان سلطنتی داشت، گاه گاه به دیدار "دیپلومات ها" می رفت، و می گفت که اینها "دوستان پدرش" است. روزی یک باشنده لیلیه از داخل دهلیز که در دو طرف، اطاقها موقعیت داشت صدا زد، که "تلیفون" است. ما یک تلیفون مشترک داشتیم که فقط، تلیفون بیرونی را جواب داده می توانستیم. در آنسوی لاین، همین دوست شخصی ام، که ابا و اجداد او از قندهار بوده اند، اما خود در کابل ("پایتخت" پادشاهی) متولد و بزرگ شده بود، پشتو صحبت نمی توانست، منتظر بوده است. (بسیاری از آشنایان "سمت پرست قندهاری"، مرا در جمله مربوطات "لوی قندهار" می شمردند. قسم است که تا امروز با وجود اینکه تا نسل ششم از طرف پدر و مادر، در "شجره خانوادگی" "پشتون هستم"، باز هم به سبب این نسبت کدام احساس خاص فکری، در ذهنم خلق نشده است که "پشتون بودن" را تحفه خاص "خدائی" بدانم و یا به یاد داشته باشم، که از زبانم گفته شده باشد که "شکر که پشتون هستم." در حالیکه چنین افاده ها را اینجا و آنجا شنیده ایم. درست است که چنین نسبت روابط خونی و غیره را انسان نمی تواند نادیده بگیرد ولی تنها، به خاطر معرفی هویت اگر کسی ذکر کند، کدام جرم نیست. به نسبت اینکه در محل با فامیل های بزرگ پیوند خونی داشته ام، هیچگاهی این نسبت را در ذهن خود حفظ ننموده ام، که آنرا منبع غرور و جاه طلبی بدانم و یا اینکه کدام احساس تحقیر هم بر من غلبه کند، که چرا فلان "پشتون" و یا یک وابسته

"قومی" کار نا درست کرده است. اختلاف نظر و توافق نظر انسانها، هم در فامیل ها و هم در اقوام "خودی" و "بیگانه" وجود داشته می تواند. چون "پشتون هستم"، باید بدین سبب، یعنی به نسبت عمل شخص دیگر، رنج ببرم؟ و یا تحت سؤال قرار بگیرم؟ نه خیر هر انسان اگر چنین کاری کند و فقط از عمل نا درست هر انسان باید انتقاد شود، بدون اینکه روابط "خونی" او در نظر گرفته شود. نسبت به عمل هیچ کسی دیگری خودم را مقصر و جوابگو احساس نمی کنم و چنین حالت را بر هیچ انسان دیگر نیز روا نمی دارم. این نوع مربوطیت و نسبت، در ذهنم هیچ نوع احساس "امتیاز اجتماعی" و یا احساس "حقارت اجتماعی"، از ابد، راه نمی یابد. بناءً بشکلی از اشکال کدام "برتری" و یا کدام مشخصه دیگر را هم نمی پذیرم که با تمایل، بسوی "نژاد" و "محل زیست" و غیره، راه فکری را، بسمت نوعی از "راسیزم" سوق دهد. فقط انسانی هستم که در زمان طفولیت با دو زبان در وطنم بزرگ شده ام (حال با چهار زبان دیگر خارجی هم، به سطوح مختلف بلذیت دارم و نقش زبان را هم در زندگی ام، آنطوری که لازم است درک می کنم)، مانند هر انسان دیگر در مرادوات با انسانها، از اصول احترام متقابل پیروی نموده ام، و تا دم مرگ به این اصول وفادار خواهیم بود. آن دوستم که قبلاً از او یاد شده است، "پشتو" صحبت نمی توانست، اما آلمانی او از سطح آلمانی من در آنزمان بهتر بود. از من خواست و گفت: « اینجا در سفارت، یک محصل افغان از پولند آمده، چند روز از او در لیلله باید مهمانداری کنی. » او می دانست که روابط من، با محصلان در لیلله چگونه بوده است. وقتی آن محصل آمد، دیده شد که موصوف یک زمان با من (ممکن، داغ زخم شدید پیشانی ناشی از افتادن از سوار حیوان در طفولیت در مسیر سنگلاخی و دست شکسته ام که کج جوش خورده است باعث شناسائی توسط او شده باشد) در صنف هفتم مکتب متوسطه "ابن سینا" در کابل، مدت کمی هم صنف بوده است. بعد جای دیگر رفته است. در آن سالها از سیاست چیزی نمی دانستم. این عنوان را که می خوانید، از آثار تاریخی دریافتم که گفته می شد، اولین بار از زبان "ارسطو"، یونانی، شنیده شده است. در همین ساعات اول، تلاش کردم، تا برای مهمان چیزی برای خوردن تهیه کنم. اطاق خواب برایش داشتم. یک دوستم که طب می خواند، رخصتی رفته بود و کلید اطاق را نزد من گذاشته بود. در الماری "ذخیره"، تصادفاً یک قطی "گوشت گاو"، "کانسرو" تولید پولند را داشتم، بعد با یک پاکت برنج باریک "حسام" که ممکن از هندوستان و یا بنگله دیش و هم ممکن از "سریلانکا" وارد شده بوده باشد، به حیث یک "آشپز نا بلد"، نان تهیه کردم. در جریان صرف طعام از شرایط زندگی در پولند از او سؤال شد. او که سخت موقف "ضد کمونیستی" را تبلیغ می کرد، و صریح از "مجید کلکانی" صفت می کرد، خیلی زیاد شکایت از غذا و زندگی و هم از سیستم سیاسی در آنکشور نیز داشت. ضمن اینکه ازین گوشت "کانسرو" توصیف کرد، گفت خوش مزه است، در پولند چنین چیزی، در تولید، ندارند. از دید او آنچه که آنجا در پولند، نوش جان می کرده است، خیلی بد مزه و از نگاه صحی، برای انسانها، مساعد نبوده است. وقتی غذا خورده شد و ظرف ها را می شستیم، قطی خالی را از "اشغال دانی" بیرون کشیدم، و برایش نشان دادم، که آن گوشت "کانسرو" را که همین چند لحظه قبل، امروز نوش جان کرده بودیم، تولید "پولند سوسیالیستی" بوده است. این نوع تبلیغات بر من مانند یک "سیگنال" اثر کرد، از آن لحظه به بعد، با خود تعهد کردم، که نا فهمیده و بدون سند، هیچگاهی و در هیچ جا و در هیچ موضوع، چیزی نگویم. خوب اینکه در زندگی چه کرده ام، ضرورت به بیان آن احساس نمی کنم. پس از سالیان دراز، وقتی در آلمان بار دوم اقامت اختیار نموده بودم، پس از بیست سال، تحت عنوان "هویت ملی افغان" یک متن نوشتم، "اولین مقاله"، که اصلاً هدف نشر آنرا، نداشتم، برادرم خواهش کرد که به "افغان جرمن آنلاین" ارسال کنم. من قبلاً یک «سایت» را، با نام مشابه می شناختم که به زبان "آلمانی" نشرات می کرده است، اما تا آنزمان از نشرات دری و پشتو واقف

نبودم. مؤسسين آن، "ماؤنيسهائى" بوده اند، كه افراد تند رو آنها را همه مى شناختند. در جمله اعضاى آنها از "چرسى" و "چرس فروش گرفته" تا صاحبان "رستوانت" چون "رحمان نجفى" در جمله شامل بوده اند. وقتى "ايميل"، "سايه" برايم رسيد و مقاله را با تزلزل ارسال كردم، فوراً از جانب "سايه" تقاضا شد كه عكس و زندگينامه بفرستم. در آن زمان اين نويسنده واقف نبوده است، كه در هيات رهبرى "افغان جرمن آنلاين" كسى نقش مهم داشته است، كه اين نويسنده او را از دوره مکتب در زمان سلطنت مى شناخته است (شخص مورد نظر قريب ۱۰ سال از اين نويسنده عمر بيشتر و جسامت كلفت داشته است و در خاصيت خود، خود خواه و حمله ور بوده، سه سال بيشتر از نويسنده در دارالمعلمين كابل شاگرد بوده است. بچه ها براى او لقب «گاو» داده بودند)، قبل از اينكه در استخبارات دولت افغانستان، در زمان "اولين جمهوريت"، كه توسط يك مأمور از ولايت ابا و "اجدادش" جذب و صاحب موقف و عايدات احتمالى اضافى شود، از نگاه "فكرى"، پيرو "اندیشه های تابناك ماؤتسیدون" بوده است، اما از جانب دستگاه استخبارات وقت، مطابق هر وظیفه، در داخل "سازمانهای نیم بند سياسى" مختلف ديگر هم نصب مى گرديده است. البته در آن زمان وقتى كه نويسنده سيزده تا چهارده سال بعد به آلمان برگشت مى كند، تعداد زيادى از "ماؤنيسه ها" كه از سابق با ايشان مناقشات داشته است، واقف شده بودند. يكى از مسؤلين آنها در فرانكفورت كه يك زمان در ليسۀ احمد شاه بابا، در قندهار، شاگرد اين نويسنده بوده است و بعد در پوهنخى علوم، هم صنف مى شود (به خوانندگان محترم بايد يادآورى شود كه نويسنده بعد از فراغت از صنف ۱۲ دارالمعلمين به پوهنتون معرفى شده بود و به نسبت شرايط سخت زندگى فاميل، در زمان رياست مرحوم داکتر محمد عثمان انورى، روح شانرا شاد مى خواهم، از پوهنتون درخواست تعطيلى مى دهد و بعد از سه سال معلمى در دو ولايت، دوباره، اينبار بايد بر طبق مقررۀ جديد بعد از سپرى نمودن امتحان كانكور، شامل پوهنتون كابل مى گرديد)، متأسفانه كه چند سال قبل اين "شاگرد" و هم صنف نويسنده، وفات يافته است، روحش شاد باد. من هيچگاه نمى خواهم با كدام حزب و يا با اعضاى آن دشمنى شخصى را، بزبان آورم. قريب سى سال است كه نويسنده در مهاجرت بسر مى برد و در هيچ يكى از ارگان سياسى و دولتى سروكار ندارد. خواندن كتاب هم ممكن ممنوع نباشد. اگر هدف، مبارزه سياسى باشد، ممكن انسان با يك طرح خاص سياسى كسى و يا از كدام حزب، موافق نه باشد، اما در صحبت با افراد، با داشتن نظرات مختلف، بايد انسان از كلتور لازم صحبت استفاده کرده بتواند. حال بر مى گرديم به موضوع تقاضاى "سايه افغان جرمن آنلاين" به زندگينامه. به نسبت عدم آگاهى از شيوه كار آنها، فكر مى شد كه ممكن اين شرط باشد. بعد ديده شد كه نه خير، تعداد زيادى بدون عكس و بدون "زندگينامه" در ليست نويسندگان "سايه" شامل بوده اند، يا اينكه عكس سپرده اند، بدون زندگينامه. در صحبت تليفونى، در رابطه با متن نوشته ازسالى، خيلى توصيفى صحبت مى كردند. به تقاضاى آنها، جواب مثبت داده شد. بعد از يك مدت، وقتى اين "سايه" يكى از مقالات اين نويسنده را "نشر" نكردند، نويسنده ، به عنوان اعتراض، از ارسال مقاله ديگر امتناع ورزيده است. خلاصه اينكه در آن زمان احساس مى شد كه در حلقه گردانندگان "افغان جرمن آنلاين"، اختلاف نظر و رقابت هاى احتمالى هم وجود داشته است، كسى از آنها، ايميل اين شخص، "خليل الله معروفى" را براى اين نويسنده فرستاده است و در صحبت تليفونى از جانب او اطمينان داده شده است، كه "ادم خوب" است. كسى كه "ايميل" را فرستاد، برايش احترام داشتم و دارم، زيرا يك زمانى در صحبت تليفونى از شناخت خود، از پدر و خانواده آن دوستم، ياد کرده بود. بعد از اينكه چند "ايميل" بين نويسنده و «خليل الله معروفى» تبادل شد، "خليل الله معروفى" چند مقاله را در يك "سايه"، گمان مى كنم كه "افغانستان آزاد و آزاد افغانستان" نام داده بودند، به چاپ سپرد. كاركنان آن «سايه» در آغاز از اين نويسنده استقبال كردند. در نام "سايه"

دو بار کلمه "آزاد" را جا داده بودند، اما کوشیدند تا نویسنده را محروم از "آزادی" در قید خود داشته باشند. بعد از آن، نویسنده از ارسال مقالات دیگر امتناع ورزیده و خود آنها هم، تمام مقالات را که با نام نویسنده در "آرشیف" داشته اند، حذف کردند، ادعای اولی آنها این بوده است که چرا نویسنده از پادشاه سابق، با القاب رسمی مکمل و احترام آمیز یاد کرده است، «حذف نام نویسنده» از سایت آنها، برای نویسنده ارزش نداشت. مدت چند ماه گذشت، که "افغان جرمن آنلاین" پس از صحبت های تلفونی خواهش کردند، که همکاری را ادامه دهم. وقتی تعداد مقالات به ۴۱۱ مقاله رسید، باز دست مرموز آشکارا، در کار شد که رابطه، و ادامه همکاری با این سایت هم قطع شد. حال این آقای «خلیل الله معروفی»، که یک زمان، با نویسنده رابطه "ایمیلی" داشت و فکر می شد که شاید بر شخص تعرض نکند، اما حال وقتی اگر از روابط او با اداره کنندگان و هم چنان اگر از موقف او، درین "سایت" مطلع می بودیم، می توانستیم دقیقتر ارزیابی کنیم که چه محفل پنهانی ممکن، باید این شخص را بر سر شاخ «رشقه» ("سبست" اصطلاح محلی) سوار کرده باشد، تا از طریق این شخص، به تخریب مضامین و تخریب شخصیت این نویسنده دست ببرد. با یک عالم ادعاها، و با چنان نمایش، به تخریب مقالات اینجانب متوسل شده است، که حیرت انگیز است. قبلاً وقتی در یک نوشته در رابطه، با "حفظ کرامت انسان" و از ضرورت تطبیق "قانون" توسط مأموران موظف از جانب مراجع قانونی، یاد آوری شده، هم چنان در عکس العمل خود، به آدرس این نویسنده، احکام دور از انسانیت و در مطابقت با کلتور انتقام جوئی، صادر کرده بود. با وجود آنکه با بن "خلیل الله معروفی" تماس "ایمیل" ممکن بود، این در حالی بوده است، که در طول این مدت، در حیاتم بعد از سا ۲۰۱۱م، شاید، به جز چند سطر، دیگر بیش از آن از تمام نوشته ها و مقالات این "خلیل الله معروفی" کدام متن کامل او را، نخوانده باشم. فقط در جواب به محترم مومند، در یک جا، نویسنده به زبان «پشتو» سؤالی را مطرح کرده است، که این شخص، سؤال را "اوج توهین" به شان خود می داند و بعد هر چه در ذهن اش می رسد، به عنوان مفاهیم نا روا، به آدرس نویسنده حواله می کند. با کلماتی که خیلی دور از کلتور سیاسی شمرده شده می تواند و اعلان می کند: «"خلیل الله معروفی" دشمن سر سخت و خونین "خلق - پرچم" و منسوبان آن می باشد!!!...» این موقف او به این نویسنده چی ربطی دارد؟ در جای دیگر که از قرار دادن "کابلی ها" که به قول او نهایت "دراک" اند، طوری که جناب مومند اعتراف کرده بودند که اوشان "ناقص" نقل قول کرده بودند، این شخص خیلی حمله ور می شود که ممکن خود را در خواب جاه و شان و شوکت و یا در یک موقف حساس رهبری جهان احساس کند، باز بهانه ها را قطار ذکر می کند، مدعی می شود که، وقتی اگر جملات او فهمیده نشده باشد، حتماً نویسنده جملات دیگران را هم نفهمیده است. بعد معلوم شد که این نویسنده بدون اینکه "ضرورت" به خواندن تمام مقاله "خلیل الله معروفی" داشته باشد، تبارز چنین "عشق و علاقه" او به حیث یک فرد را به یک محل و یا یک جمعیت، چنین تشخیص می کند که، می تواند، خطرات اثر انحرافی از ماهیت عمل انسان، بر اجتماعات داشته باشد. حکم نه، بلکه هوشداری بوده است. مهم اینست که جامعه از هر گونه تمایلات "راسیستی" به امان بماند. وقتی یک جمعیت را به نام "کابلیها" یاد می کند، نویسنده که تا به حال مطالعه تحقیقاتی را در همچو مورد ندیده بود فقط در سطور کوتاه در نظر سنجی اشاره کرده است که اگر کسی آدرس همچو منبع علمی را برایش نشان دهد، که تحقیق علمی برای چنین تشخیص و در چنین مورد صورت گرفته باشد، ممنون خواهم بود، در مورد هم چنان فقط ذکر شده است، که از چنین افاده ها "خطر" محسوس بوده می تواند، که در ذهن انسانها، **مبادا چنین تصور و حس "پرتری" جا نیابد.** متشکرم ازینکه محترم حکیمی از امریکا، به عمق موضوع پی برده، ایشان نتیجهگیری دقیق را ذکر کرده اند. خرسندم از اینکه دیگر جوان نیستم که ممکن مجبور به آموزش نزد چنین

فردی، مانند "خلیل الله معروفی" می بودم و باز به امتحان نزد او جبراً معرفی می شدم و زندگی ام را تلختر می ساخت. خوانندگان محترم توجه نمایند وقتی در یک اشاره به آقای مومند، از "نا امیدی" مبنی بر درک معنی و مفهوم نوشته ایشان و محتوای نقل قول یادآوری شده است، "خلیل الله معروفی" مدعی می شود که وقتی جمله او را نفهمیده ام، پس نظرات "باختری" ها را هم نفهمیدم. عجیب استدلال! وقتی در باره کدام "نقل قول" تفسیر ننوشتیم، به معنی آن نخواهد بود، که من هیچ نه فهمیده باشم. عدم فهم من از کدام "فیلسوف غربی"، که جناب "خلیل الله معروفی" حدس می زند، برای او چه نقص می رسد. اگر بد بینی او این باشد، که چرا آثار فیلسوفان "غربی" را ورق می زنی، باز هم باید برایش بگویم که این حق خودم است. من در برابر هر نوشته ام، که چاپ شده است، توضیح خود را دارم، که



اگر کدام خواننده محترم هموطن بپرسد. وقتی تفسیر نقل قول نشده باشد، که بصورت عموم ممکن برای اعتبار بخشیدن بیشتر به بعضی مفاهیم ذکر شده باشد، چه ثبوت را ارائه می تواند که نقل کننده، نفهمیده است، که تفسیر کند. وقتی یک متن بدون تصرف و بدون تغییر نقل شود، چه ضرر دارد؟ دوم اینکه اگر جناب ایشان خوش می شود که بشنود که من چیزی نمی فهمم، باز این به ایشان چه ضرر دارد؟ خوب، خوش باشند، نمی فهمم، اما در

نوشته نشر شده، اعتراض او روی کدام مفهوم است؟ درینجا بار دیگر سطر عنوان را تکرار می کنم: « من می دانم،



(مکتب ابتدایی ملا محمد فراهی، در جوار قرية "شاه توت" ولسوالی گلستان ولایت فراه)

**آنچه را که نمی دانم!** بهر صورت، حال وقتی از روابط احتمالی او با کسی که چندین سال قبل، برای این نویسنده، "ایمیل" همین "خلیل الله معروفی" را فرستاده است، چنان نگرانی را منطقی می سازد که نشود که تمام علایق "ظاهری" آنها که به زبان و فرهنگ کشور، و با دوره "دیموکراسی پادشاه" یاد می کرده اند، کدام

فریب نبوده باشد، که حال مصمم شده باشند که فضای همکاری را بر طبق نظرات انحرافی "ماؤنیستی" و سایر مهره های مرموز دیگر، اخلاص کنند. خدمت خوانندگان محترم، اطمینان می دهم که هیچ مفهومی را که برای دیگران هم جالب باشد، بدون منبع ننوشتیم. آقای "خلیل الله معروفی" که برای ما، ترکیب اجتماع کابل را تعریف می کند، ممکن واقف نباشد که اثر دوکتورای نویسنده در باره "ساختار اقتصادی - اجتماعی" افغانستان است، نویسنده در باره تاریخ و ترکیب "ایتنی" جامعه افغانستان، و نقش و ماهیت "پایتخت" کشور تا حد لازم و ممکن واقف است. کابل یک قسمتی از خاک افغانستان است، آب و هوای بخصوص خود را دارد. این موضوع مطرح نیست. اینکه کابل پایتخت است،

همه کس می داند. امکانات انسانهای ما به منابع طبیعی متفاوت است، این هم مطرح بحث نیست. یک نمونه مثال، نویسنده، یک متولد در دور ترین نقطه کشور، که از کابل حدود ۹۰۰ کیلومتر فاصله دارد، در پهلوی دو جوان دیگر از ولایات دیگر، خارج از کابل که در رشته های مختلف در پوهنخی علوم پوهنتون کابل مصروف تحصیل بوده اند و امتحانات را طبق معمول، به درجه "ممتاز" سپری نموده اند، اداره فاکولته از آنها با نشر تصاویر آنها، در مجله "ساینس" و در "ویترین های خاص" در دروازه "دخول" پوهنخی تقدیر نموده است. همین اکنون تصویر مکتب ویرانش، را پیشرو دارد که می خواهد اینجا هم چاپ شود، که پادشاه، اعلیحضرت محمد ظاهر شاه، روح شان را برای همیشه شاد می خواهم، برای اطفال دره گلستان آباد کرده بودند، توسط همان "راسیست های مذهبی" و "ماونیست های افراطی" مجنون، ویران شده است. آقای «خلیل الله معروفی» ممکن واقف نباشد که نویسنده از سن ۱۱ سالگی بیعد با شهر کابل آشنا شده است. از عمر نزدیک به ۷۴ سال، ۲۴ سال آنرا در کابل سپری نموده است و فرزندان زیادی از هموطنان ما را که در کابل سکونت داشته اند، بشمول "کابلی های اصیل" از دید "خلیل الله معروفی"، چه در مکتب و چه در خانه تدریس کرده است. موضوع دوست داشتن وطن ممکن حتماً این نباشد، طوری که گردانندگان و نویسندگان "سایت ها" و هم این "سایت" در طی سالها، متون مشابه را به نام "تبریک نو روز"، "روز اطفال"، "روز معلم" و یا "روز هشت مارچ" به نام خود نشر می کنند. آیا گمان نمی رود که ممکن اینها همه در فکر شهرت خود آنها، در جامعه هم باشند. به حیث یک «فرد» غیر رسمی «سال نو و یا عید» را از آدرس خود تبریک می گویند، حال اگر کسی این کار را نکرده باشد، دشمن وطن و وطنداران خواهد بود؟ نه خیر. فرد غیر رسمی، به تنهایی مطرح نیست. اگر این شرط و تعامل باشد، باید میلیون ها نفر به هر فرد "ایمیل" بفرستند. این تیریکی ها می تواند فقط اشتها به هدف شهرت طلبی شخصی، شمرده شود. این هم می تواند تلاشی باشد که افراد بی سواد هم، چند مطلب را در تحت نام خبر از "انترنت" بازگو می کنند و طلب "سبسکرایب" را برای هدف دیگر، به زبان می آورند.

پایان

....



برای مطالب دیگر دوکتور محمد اکبر یوسفی روی عکس کلیک کنید